

## امریکا و اهمیت نظامی ایران در جنگ جهانی دوم<sup>۱</sup>

حسین آبادیان<sup>۲</sup>

### چکیده

ایران در موقعیتی حساس از جغرافیای جهانی قرار دارد. این موقعیت همواره موجب رقابت قدرت‌های بزرگ برای تسلط بر این کشور می‌شده است. تا اوایل قرن بیستم این رقابت عمدتاً بین روسیه و انگلستان بود، روسیه تلاش داشت نفوذ سیاسی و اقتصادی خود را در ایران تعمیق بخشد و انگلستان کوشش می‌کرد مانع نزدیکی روسیه به مرزهای هند گردد. در این میان، انگلستان سیاستی در پیش گرفته بود که طبق آن ایران باید استقلال نیم‌بندی داشته باشد تا در پرتو آن بتواند سدی در مقابل هر دولت ثالثی باشد که می‌خواست به هند - سرزمین رؤیایی اروپایی‌ها - نزدیک شود.

کشف نفت موجب ارتقای جایگاه نظامی ایران در عرصه‌های جهانی شد، به گونه‌ای که آلمان و امریکا هم برای دستیابی به بازار این کشور وارد رقابتی فشرده با روس و انگلیس شدند. مقاله حاضر یکی از عرصه‌های این رقابت را به نمایش گذاشته است و براساس اسناد آرشیوهای امریکا، انگلیس و وزارت خارجه ایران و همچنین با اتکاء به منابع منتشر شده فارسی و انگلیسی، سیمایی نوین از این تحرکات را عرضه می‌دارد، طبق این اسناد انگیزه اصلی متفقین از هجوم به ایران، نه مسئله آلمان که جغرافیای نظامی کشورمان بود.

واژگان کلیدی: ایران، امریکا، نیروی سوم، جغرافیای سیاسی، جغرافیای نظامی، جنگ جهانی دوم.

۱. تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۳/۱۷

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۵/۱۰

E-mail: hoabadian@yahoo.com

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

## مقدمه

در شهریور ماه سال ۱۳۲۰ ایران به رغم اعلان بی طرفی از زمین، هوا و دریا مورد حمله قوای شوروی و انگلیس قرار گرفت، تمامیت ارضی کشور نقض گردید و برای نخستین بار در تاریخ معاصر ایران، پایتخت به اشغال قوای بیگانه درآمد. اندکی بعد به پیشنهاد انگلیس و بدون اطلاع دولت وقت ایران، امریکایی‌ها نیروهای نظامی خود را به خلیج فارس اعزام نمودند. این نکته‌ای قابل توجه بود، زیرا تا این زمان دولت امریکا هرگز ایران را حریم نفوذ خود قلمداد نکرده بود. برخی از پژوهشگران علت لشگرکشی انگلیس و شوروی را ناشی از فعالیت‌های فاشیستی و گرایش رضاشاه به آلمان تلقی می‌کنند و در مورد انگیزه لشگرکشی امریکا نیز اغلب پژوهشگران و نویسندگان بر این باورند که این کشور به منظور رسانیدن کمک‌های پشتیبانی به جبهه شوروی بود که نیروهای نظامی خود را وارد ایران کرد. اما مقاله حاضر از منظری دیگر به لشگرکشی آمریکا به ایران نگاه می‌کند.

به طور سنتی و تا پیش از کشف نفت، ایران از منظر انگلستان به عنوان سپر دفاعی هند محسوب می‌گردید. سیاست انگلستان در برابر ایران در تمام این دوره، سیاست ایجاد دولت حائل<sup>۱</sup> خوانده می‌شد که می‌توانست مانع وارد آوردن ضربه از سوی روسیه تزاری به منافع این کشور در هندوستان شود. (Greaves, 1959: 137) این سیاست تا اوایل قرن بیستم به ویژه تا زمان کشف نفت در سال ۱۹۰۸ م. امتداد یافت، در طی این سال‌ها انگلستان تلاش می‌کرد، قدرت روسیه را در ایران مهار کند تا مانع رسیدن این کشور به مرزهای هند شود. روابط خارجی بریتانیا را در سراسر قرن نوزدهم در حقیقت این سیاست رقم می‌زد. (کاظم‌زاده، ۱۳۵۴: ۷-۳۶۶) در قرن نوزدهم ایران قربانی موقعیت جغرافیای سیاسی خود بود، اما هنگامی که نفت در این کشور کشف شد، موقعیتی مهم‌تر یافت. اگر تا دیروز، ایران سدی در ممانعت قدرتهای رقیب برای نزدیکی به هند بود، اینک تسلط بر آن به‌مثابه تسلط بر تمام خاورمیانه محسوب می‌شد. در جنگ جهانی اول، این نفت ایران بود که برای نیروی دریایی انگلیس اهمیت حیاتی داشت. (رایت، ۱۳۸۳: ۲۳۳) اینک دشمن بالفعل بریتانیا نه روسیه، بلکه آلمان محسوب می‌شد که تلاشی زایدالوصف برای یافتن بازارهایی جهت صدور کالاهای خود به دیگر

---

1. Buffer State.

### امریکا و اهمیت نظامی ایران در جنگ جهانی دوم ۳

نقاط جهان مبذول می‌داشت که این موضوع باعث تحول در سیاست خارجی بریتانیا به منظور مهار آلمان گردید. (همان، ۲۳۴) سیاست مهار آلمان در ایران اهمیت بسیار بیشتری داشت، زیرا همان‌طور که گفته شد، تسلط بر ایران به‌منزله تسلط بر تمام خاورمیانه به‌شمار می‌آمد. مهم‌ترین صحنه این نبرد نهانی، در ایران و آن هم به هنگام جنگ جهانی دوم آشکار شد؛ لشگرکشی امریکا به ایران نیز در این راستا قابل تبیین است.

#### زمینه‌ها

به دنبال حمله آلمان به لهستان در شهریور ۱۳۱۸ / آگوست ۱۹۳۹ و متعاقب آن اعلان جنگ هیتلر به فرانسه و انگلستان، مظفر اعلم وزیر امور خارجه وقت، ضمن ارسال یادداشتی برای کلیه نمایندگی‌های سیاسی ایران در خارج از کشور، بی‌طرفی ایران را در این جنگ اعلام کرد. (آرشیو وزارت امور خارجه ایران، سال ۱۳۱۸، سند ۲۵۹۱۹) در عین حال تصمیم دولت ایران به سفارتخانه‌های شوروی و انگلیس در تهران ابلاغ شد. دو ماه پس از این اعلام موضع، افسر جوانی به نام محسن جهانسوزی همراه با عده‌ای دیگر از افسران و نیروهای نظامی همراه با او به اتهام فعالیت به نفع آلمان نازی دستگیر گردیدند و پس از محاکمه در دادگاه صحرایی در بیست و یکم اسفند ۱۳۱۸ / دوازدهم مارس ۱۹۴۰ به جوخه مرگ سپرده شدند. در کنار اینها، چند ماه پس از شهریور ۱۳۱۸ مقارن با حمله آلمان به لهستان، رضاشاه به رغم مناسبات گسترده اقتصادی با آلمان، پیشنهاد اتحاد با بریتانیا را مطرح ساخت؛ اما تقاضا کرد موضوع مخفی باقی بماند تا حساسیت روس‌ها تحریک نشود. دولت وقت انگلستان به دلیل ملاحظات نظامی به این پیشنهاد پاسخ نداد و رضاخان از تعلل بریتانیا در ارائه پاسخ وحشت‌زده شد. بریتانیا به این دلیل به پیشنهاد رضاخان پاسخ نداد که اتحاد نظامی با حکومت او را در این شرایط تاریخی بی‌فایده ارزیابی کرد. گزارش‌های محرمانه حکایت از آن داشت که نارضایتی‌ها به حدی است که با کوچک‌ترین بحران حکومت رضاشاه از هم فرو خواهد پاشید. بریتانیا این بحران را به نفع شوروی ارزیابی می‌کرد، بنابراین از پیشنهاد رضاشاه استقبال نکرد. موضوع دیگر این بود که شوروی در این زمان معاهده‌ای مشهور به معاهده مولوتف-ربین تروپ را با دولت نازی منعقد کرده بود. بریتانیا بیم داشت مبادا شوروی به بهانه‌ای به ایران هجوم آورد و مناطق نفتی را به تصرف خود درآورد، بنابراین از دیدگاه

انگلیسی‌ها هرگونه تحرکی له یا علیه ایران باید با هماهنگی شوروی‌ها انجام می‌گرفت که طولانی‌ترین مرزهای آبی و خاکی را با این کشور داشت. اگر انگلیس به رضاشاه پاسخ مثبت می‌داد، شوروی در صورت حفظ مناسبات خود با آلمان، می‌توانست با اتکاء به بند نوزدهم عهدنامه مودت، قوای نظامی خود را وارد ایران کند، زیرا در آن عهدنامه قید شده بود در صورتی که دولتی خارجی قوای نظامی در ایران پیاده کند، شوروی هم حق اعزام نیرو را برای خود محفوظ خواهد داشت. اهمیت موضوع در حدی بود که وقتی اندکی بعد، رضاشاه تلاش کرد از بریتانیا هواپیمای جنگی خریداری نماید، بریتانیا باز هم به این درخواست پاسخی نداد. (Stewart, 1988: 16-17) در واقع انگلستان از طریق جاسوسان خود در سرویس امنیتی شوروی از این موضوع آگاه بود که روابط این کشور با آلمان دیر یا زود تیره خواهد شد، بنابراین منتظر فرصتی بود تا هم رضاخان را که دیگر برای منافع آن کشور ارزشی نداشت، براندازد و هم با اشغال نظامی کشور، مناطق نفتی خود را نگه دارد و از آن بالاتر سپر دفاعی هندوستان را که هنوز مستعمره بریتانیا محسوب می‌گردید و در صورت وقوع جنگ در ایران از ناحیه مرزهای این کشور تهدید می‌شد، تحکیم نماید. (رایت، ۱۳۷۴ / مودین، ۱۳۷۵) بنابراین موقعیت سوق‌الجیشی ایران در مرزهای هندوستان و اهمیت نظامی این کشور در خاورمیانه، انگیزه اصلی تصمیم‌گیری در مورد آتیه ایران محسوب می‌شد.

انگلستان برای هرگونه حمله‌ای علیه ایران به کمک‌های شوروی نیاز داشت، برای این منظور تلاش کرد این کشور را در منازعات بر سر آتیه ایران وارد سازد. از آن سوی، در دوازدهم فروردین ۱۳۱۹ / اول آوریل ۱۹۴۰ در عراق کودتایی به رهبری رشید عالی‌گیلانی - که علیه دولت دست‌نشانده بریتانیا فعالیت می‌کرد- روی داد که فون ریبین تروپ<sup>۱</sup> وزیر امور خارجه آلمان بلافاصله حمایت خود را از آن اعلام کرد. او در عین حال یادآوری نمود دولت متبوعش از مبارزات ملت عراق علیه انگلیس جانبداری می‌کند. واقع امر این بود که نازی‌ها چندان در بند استقلال و تمامیت ارضی کشورهای منطقه نبودند، آنها نیز اهدافی نظامی را تعقیب می‌کردند که عبارت بود از دستیابی به نفت منطقه تا با اتکا بر آن انگلستان را به زانو در آورند؛ همان کاری که انگلیسی‌ها در جنگ جهانی اول علیه خود آنان کرده بودند. تحولات عراق، انگلیسی‌ها را وحشت‌زده

---

1. Von Ribbentrop.

## امریکا و اهمیت نظامی ایران در جنگ جهانی دوم ۵

ساخت، به همین دلیل سر ریدر بولارد<sup>۱</sup> سفیر کبیر انگلیس در تهران که در آذر ۱۳۱۸ ش. مطابق با دسامبر ۱۹۳۹ م. وارد ایران شده بود، در ملاقات با جواد عامری کفیل وزیر امور خارجه ایران از مشکلاتی که در مرزهای غربی ایران وجود دارد، ابراز تأسف کرد. بولارد نخستین جرقه بحران را در این زمان زد، توضیح اینکه او به عامری گفت نگران است مبادا جاسوسان آلمانی که در ایران اقامت دارند، به آن سوی مرز بروند و بحران عراق را طولانی تر نمایند. بولارد توضیح داد هدف آلمانی‌ها دسترسی به نفت ایران است. وی می‌خواست واکنش طرف گفتگوی خود را دریابد، اما عامری بلافاصله پاسخ داد: ایران به سیاست بی‌طرفی خود در جنگ ادامه خواهد داد. (آرشیو وزارت امور خارجه ایران، سال ۱۳۲۰: سند ۳۸۱) ایران برای اینکه سیاست بی‌طرفی خود را پی گیرد در پاسخ به نامه وزارت امور خارجه عراق بعد از کودتای گیلانی، که خواسته بود دولت ایران مانع ورود کشتی‌های جنگی انگلیس به شط‌العرب شود، این امر را مغایر اتخاذ سیاست بی‌طرفی دولت متبوع خود عنوان کرد و تقاضای مزبور را رد نمود. (همان، سند ۵۳۵)

جالب است که در همین زمان، مطبوعات انگلیس جنگ تبلیغاتی وسیعی به راه انداختند که گویا ایران نیز مثل عراق آستن یک کودتاست و پس از عراق نوبت این کشور خواهد بود و آلمان به منابع نفت ایران چشم طمع دوخته است. در یک جنگ روانی برنامه‌ریزی شده، این مطبوعات ازدیاد سیاحان و اتباع آلمانی مقیم ایران را شاهدهی بر مدعای خود عنوان کردند، (همان، سند ۳۱) این گزارش‌ها مستند به اطلاعاتی بود که توسط میسن‌نانسی لمبتون<sup>۲</sup> مأمور چیره دست اطلاعاتی که در پوشش وابسته مطبوعاتی سفارت بریتانیا در تهران فعالیت می‌کرد، ارسال می‌شد. وظیفه لمبتون آن بود که گزارش‌هایی در مورد فعالیت آلمانی‌های مقیم ایران تهیه کند و به مسئولین ذی‌ربط کشور خود اطلاع دهد. انگلیس برای حمله به ایران نیازمند یک بهانه بود، این بهانه هم می‌توانست فعالیت‌های فاشیستی در این کشور و ترسانیدن افکار عمومی غرب نسبت به خطر دست‌یافتن آلمان به منابع نفتی خاورمیانه باشد. در این میان، لمبتون خطر آلمانی‌ها در ایران را بیش از آن چیزی که بود، برجسته می‌کرد و با ارسال گزارش‌های خود جو التهاب را در بریتانیا تشدید می‌نمود. این گزارش‌ها توسط

---

1. Sir Reader Bullard.

2. A. N. K. Lambton.

مطبوعات انگلیس منتشر می‌شدند و باعث می‌گردیدند فضا برای هر گونه جنگ روانی علیه ایران تشدید شود. به‌طور نمونه خبرنگار منچستر گاردین در قاهره از حضور هزاران آلمانی در ایران خبر می‌داد که به عنوان تاجر، سیاح و یا مأمور مخفی در امور فنی و راه‌سازی کار می‌کردند. این خبرنگار، آلمانی‌های مقیم ایران را عمدتاً افسران اطلاعاتی می‌خواند که اخبار محرمانه را جمع‌آوری می‌کنند و مشغول تدارک ستون پنجم نازی‌ها در کشور هستند. برجسته کردن خطر آلمان از سوی جراید و مقامات انگلیس تازگی نداشت، حتی پیش از جنگ جهانی اول، مقامات امنیتی بریتانیا سهم عمده‌ای در هدایت سیاست‌های خارجی کشور متبوع خود ایفا کرده بود. جنگ اطلاعاتی، تولید وحشت همراه با ارائه ضد اطلاعات و بزرگ‌نمایی دشمنان موهوم، همواره نقش عمده‌ای در وقوع نبردهای دوران ساز بریتانیا داشته است. (Andrew, 1985) در این مقطع، نگرانی عمده انگلستان در مورد منافع نفتی‌اش در ایران بود. خبرنگار منچستر گاردین عنوان می‌کرد: به دلیل اینکه ایران یکی از بزرگ‌ترین کشورهای صادر کننده نفت است، خطر نفوذ آلمانی‌ها در ارکان تصمیم‌گیری کشور بیش از پیش بر نگرانی‌ها می‌افزاید. (آرشیو وزارت امور خارجه ایران، سال ۱۳۲۰: سند ۶۲) روزنامه فلسطین چاپ یافا به نقل از رویتر خبر می‌داد که ایران این اخبار را تکذیب می‌کند، اما با تمام این اوصاف فضا به شدت ملتهب بود.

لمبتون وابسته مطبوعاتی سفارت بریتانیا در تهران، مدعی بود ۷۰ درصد طبقات متوسط و مرفه شمال تهران طرفدار آلمان هستند. او آمار آلمانی‌های مقیم ایران را بین ۱۷۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر عنوان می‌کرد و آن را موجب نگرانی می‌دانست. اما بسیاری از این آلمانی‌ها، یهودیان مهاجر آلمانی بودند که در دوره زمامداری هیتلر به دستور رضاشاه وارد ایران شده بودند و در تأسیسات کشاورزی و صنعتی مشغول کار بودند. لمبتون گزارش می‌داد اگر ثبات حکومت مرکزی ایران در اثر حادثه‌ای تهدید شود، احتمال اینکه آلمانی‌ها محرک یک کودتا شوند بعید نیست. به قول او جاسوسان آلمانی مقیم ایران برای پیش‌برد اهداف خود پول فراوانی خرج می‌کنند (Bullard, 1991: 19). بالاتر اینکه براساس گزارش‌های لمبتون، مطبوعات انگلیس نوشتند: با وجود آنکه شاه ایران از سیاست بی‌طرفی حمایت می‌کند، لیکن در درون ارتش هسته‌های مقاومتی از عوامل ایرانی نازی‌ها وجود دارد که مقدمات کودتایی را هم فراهم آورده بودند. شایعه شد این کودتا توسط شوروی و انگلستان به مقامات ایرانی لو داده شده است. (آرشیو وزارت امور

خارجه ایران، سال ۱۳۲۰: سند ۱۱۶۱) این شایعه‌ای بی‌اساس بود که به شدت از سوی مطبوعات بریتانیا به منظور ایجاد وحشت عمومی برای توجه به مسئله ایران در سطح جهانی مطرح می‌شد. اگر سطح روابط ایران با شوروی و انگلیس در حدی بود که بریتانیایی‌ها توطئه کودتای ستون پنجم نازی‌ها را لو دهند، چه نیازی به این همه شایعه‌پراکنی در مورد فعالیت آلمانی‌ها در ایران وجود داشت؟ اگر ایران و انگلیس با شوروی در این حد تبادل اطلاعات می‌کردند، پس قطعاً روابط صمیمانه‌ای بین طرفین وجود داشته است و این همکاری به سطح همکاری‌های اطلاعاتی افزایش پیدا کرده بود. با این حساب، ایران طرف اعتماد قدرت‌های بزرگ درگیر جنگ علیه هیتلر بود و نه برعکس، مضافاً اینکه ایران به ادعای مطبوعات انگلیس توطئه کودتای کذابی را نیز خنثی کرده بود. حال سؤال این است اگر ایران به آلمان نازی گرایش داشت، چرا باید علیه دولت آن، کودتایی به کارگردانی نازی‌ها صورت می‌گرفت؟ پس از آنکه متفقین، ایران را به اشغال خود در آوردند هرگز از این موضوع اساسی بحثی به میان نیامد. به راستی اگر در ایران کودتایی به کارگردانی نازی‌ها در شرف تکوین بود؛ چگونه متفقین حتی از اشغال کشور حداقل برای توجیه حمله خود؛ از آن سخنی به میان نیاوردند؟

ایران شایعات نفوذ آلمان‌ها در ایران را تکذیب می‌کرد، اما فضای مطبوعاتی به‌گونه‌ای مسموم شده بود که اینک حتی آنتونی ایدن<sup>۱</sup> وزیر امور خارجه بریتانیا براساس گزارش‌های لمبتون، عنوان می‌کرد کسانی که از سوی آلمان به عنوان سیاح، مهاجر و یا صنعت‌گر وارد ایران شده‌اند و در این کشور اقامت دارند، عوامل نازی‌ها هستند و تهدید عظیمی علیه بریتانیا به شمار می‌روند. (همان، سند: ۴۶۳۷) ایران باز هم این تبلیغات را اغراق‌آمیز ارزیابی کرد، با اینکه دیگر تأیید و تکذیب مقامات ایرانی بی‌فایده بود؛ زیرا اینک از اشغال کشور حدود دو هفته می‌گذشت. حال انگلیسی‌ها می‌گفتند تعداد نیروهای آلمانی مقیم ایران مهم نیست، مهم آن است که این نیروها به دلیل ارسال اطلاعات سری به مقامات نازی در برلین اهمیت کیفی دارند، لیکن هرگز توضیح ندادند این اطلاعات چه چیزهایی بودند و یا هستند؟ به واقع انگلیس نگران دو چیز بود: نخست اینکه می‌دانست ارتش رضاشاه برای سرکوب نیروهای داخلی و استقرار امنیت به منظور سرمایه‌گذاری خارجی به‌ویژه در مسئله نفت شکل گرفته است، این

---

1. Anthony Eden.

ارتش گرچه برای سرکوب نیروهای داخلی بسیار مطلوب بود؛ اما هرگز قادر به رویارویی با دشمن خارجی نبود. نگرانی دوم این بود که آلمان از طریق نزدیک شدن به مرزهای ایران و از آنجا به افغانستان، منافع امپراتوری بریتانیا را در هندوستان به خطر خواهد افکند و جغرافیای سیاسی منطقه را دگرگون خواهد کرد، البته نگرانی مهم‌تر این دولت همچنان از دست‌دادن منابع نفتی خوزستان بود. شوروی هم نگرانی مشابهی داشت و به از دست دادن منابع نفت باکو می‌اندیشید.

### حمله متفقین به ایران

در ۸ آذر ۱۳۱۹ / ۲۹ نوامبر ۱۹۴۰ قرارداد جدید بازرگانی بین ایران و دولت آلمان امضاء شد. طبق این قرارداد سطح مبادلات تجاری بین دو کشور افزایش یافت و در این سال بیش از نیمی از واردات ایران از آلمان انجام می‌گردید. تا این زمان بین شوروی و آلمان قرارداد صلح وجود داشت، طبق قراردادی که فون ریبین تروپ وزیر امور خارجه آلمان با مولوتوف وزیر امور خارجه این کشور منعقد کرده بود، طرفین متعهد شده بودند از تجاوز به خاک یکدیگر خودداری نمایند. به همین دلیل عمده واردات ایران از طریق شوروی ترانزیت می‌شد. تا هنگامی که بین شوروی و آلمان مصالحه برقرار بود، شوروی‌ها هرگز از فعالیت ستون پنجم نازی‌ها در ایران سخنی به میان نیاوردند، به عبارت بهتر انگلستان پیشگام تبلیغات در این زمینه بود. اما اوضاع وقتی بغرنج‌تر شد که در اردیبهشت - خرداد ۱۳۲۰ / ژوئن ۱۹۴۱ آلمان، علی‌رغم قرارداد با شوروی به این کشور حمله کرد. محمدساعتد مراغه‌ای سفیر کبیر ایران در مسکو ضمن ارسال یادداشتی برای مولوتوف وزیر امور خارجه شوروی، باز هم بی‌طرفی ایران را در این جنگ اعلام کرد. (همان: سند ۱۴۹۲) با اینکه جنگ آلمان علیه شوروی ربطی به ایران نداشت، اما اینک دیگر شوروی‌ها هم نمی‌توانستند موضع بی‌طرفی ایران را تحمل نمایند. آلمان به سرعت بخش‌های وسیعی از شوروی را به اشغال در آورد و به پیشروی خود در اعماق خاک این کشور ادامه داد. ظاهر امر این بود که نازی‌ها قصد داشتند منابع نفتی قفقاز را تصرف نمایند و به ایران سرازیر شوند. طرح حمله نازی‌ها به ایران نیز واقعیت داشت، زیرا نازی‌ها هم از سیاست بی‌طرفی ایران رضایت نداشتند و بیشتر مایل بودند ایران از جبهه جنوب به شوروی حمله آورد و هیتلر را در نقشه‌های خود یاری دهد؛ به عبارتی کلیه قدرت‌های درگیر جنگ می‌خواستند از موقعیت جغرافیای نظامی ایران برای دستیابی به



اهداف خود استفاده نمایند. اگر ایران به تصرف نازی‌ها در می‌آمد، منافع انگلیس از دو سو مورد هجوم واقع می‌شد: نخست منابع نفتی خوزستان که در تصرف شرکت نفت انگلیس و ایران بود از دست می‌رفت و دیگر اینکه هندوستان که هنوز مستعمره انگلیس بود، با خطر جدی مواجه می‌گردید. دولت بریتانیا از ایران خواست به سیاست بی‌طرفی خود خاتمه دهد و امکان ورود نیروهای انگلیسی، هندی و شوروی را فراهم سازد. (Le Matain, 1941/4<sup>th</sup> July) هدف این بود که از مناطق شمال غربی ایران جبهه‌ای علیه آلمان گشوده شود و مانع پیشروی نازی‌ها در خاک شوروی گردند. انگلیسی‌ها برای حفاظت از منابع نفتی خود در جنوب ایران و شوروی‌ها براساس بند نوزدهم قرارداد مودت سال ۱۹۲۱م. از دولت ایران می‌خواستند سیاست فعالی به نفع متفقین در پیش گیرد. طبق این بند از عهدنامه مودت اگر دولت ثالثی به ایران یا شوروی تجاوز می‌کرد، هر کدام از طرفین باید به دولتی که مورد حمله واقع شده است، کمک می‌نمود. رضاشاه با این پیشنهاد مخالفت کرد و توضیح داد که نگرانی انگلیس از حضور آلمانی‌ها در ایران بی‌معنی است، زیرا تعداد آلمانی‌های مقیم ایران به اندازه‌ای نیست که نگرانی تولید کند، مگر اینکه بریتانیا در پوشش این نگرانی «نیات خاصی» را تعقیب کند. (وزارت دربار، ۱۳۲۰: ۱۴۷)

به دنبال امتناع از اخراج آلمانی‌های مقیم ایران، دولت شوروی یادداشتی تسلیم دولت رجبعلی منصور کرد - منصور بعد از برکناری دکتر احمد متین‌دفتری از ریاست دولت و بازداشت او در یکم تیرماه ۱۳۱۹ به این سمت منصوب شده بود. جالب اینکه رضاشاه متین‌دفتری را به این علت عزل و زندانی کرد که مشهور بود از سیاست آلمانی‌ها طرفداری می‌کند - شوروی‌ها هم که بی‌میل نبودند برای حفاظت از کشورشان تمامیت ارضی ایران را زیر پا گذارند، همسو با انگلیسی‌ها وارد میدان شدند. مهم نیست که آنان جنگ تبلیغاتی و سیاست تولید وحشت و اشاعه ضداطلاعات انگلیسی‌ها را باور کرده بودند یا نه؛ مهم این بود که ایران اینک کمر بند امنیتی شوروی برای پیشگیری از هجوم بیشتر ارتش هیتلر به شمار می‌آمد. اسمیرنوف سفیر کبیر شوروی در تهران به دولت منصور هشدار داد مانع فعالیت نازی‌ها در ایران شود. متن یادداشت تند بود و به منزله دخالت در امور داخلی کشور محسوب می‌شد و طبق این یادداشت باید ۸۰ درصد آلمانی‌ها اخراج می‌شدند. از آن سوی، محمد ساعد سفیر ایران در شوروی با سفیر کبیر انگلیس در این کشور ملاقات کرد و نسبت به این یادداشت اعتراض نمود. اما به او گفته

شد که دولتین در این زمینه سیاست مشترکی را تعقیب می‌کنند و در زمینه اخراج نازی‌ها روش واحدی اتخاذ کرده‌اند. (آرشیو وزارت امور خارجه ایران، سال ۱۳۲۰: سند ۱۰۹۷) دفتر مخصوص رضاشاه ضمن ارسال تلگرافی برای سفارت ایران در مسکو با اشاره غیرمستقیم به جنگ روانی و تبلیغاتی انگلیسی‌ها، یادآور شد سیاست وقت شوروی‌ها به تحریک انگلیسی‌ها اتخاذ شده است و خاطرنشان کرد اگر ایران از سیاست بی‌طرفی خود دست بردارد صدمات جبران‌ناپذیری به کشور وارد خواهد شد و اصلاً قبول تقاضای قدرت‌ها به‌منزله مخالفت با استقلال و حاکمیت ملی کشور به شمار آمده و برای طرف ایرانی غیرقابل پذیرش است. (همان، سند ۲۲۸)

شوروی در زمینه تهدیدات نازی‌ها و ادعاهای خود در مورد فعالیت آلمانی‌ها در نزدیکی مرزهایشان به چانه زنی با دولت ایران ادامه داد. اسمیرنوف سفیر کبیر شوروی در یکی از ملاقات‌هایش با حمید سیاح مدیرکل وزارت امور خارجه ایران یادآوری کرد اکثر آلمانی‌های مقیم کشور در نزدیکی مرزهای شوروی فعالیت دارند و اعمال و رفتار آنان تأثیرات سوئی در درون خاک شوروی بر جای خواهد گذاشت. (همان) درست ۴ روز پس از گزارش‌های سراسر کذب خانم لمبتون در مورد شایعه کودتای طرفداران نازی‌ها در ایران، در ملاقاتی دیگر، اسمیرنوف با رجبعلی منصور نخست وزیر وقت دیدار کرد. او یادداشتی به نخست وزیر تقدیم نمود که طبق آن از فعالیت‌های نازی‌ها در ایران و روابط خصمانه آنان با شوروی سخن به میان می‌آورد. اسمیرنوف خواسته قبلی خود را بار دیگر تکرار کرد و از نخست وزیر خواست آلمانی‌های مقیم کشور را اخراج کند. بالاتر اینکه خواسته شد دولت ایران مانع فعالیت آلمانی‌ها در راه آهن، راه‌های شوسه، خطوط تلگراف و تلفن، دستگاه‌های بی‌سیم و سایر مراکز اقتصادی شود و فعالیت این دسته افراد را زیر نظر گیرد. اسمیرنوف قول داد در صورتی که ایران این نیروها را اخراج کند، به جای آنان از سوی دولت شوروی کارشناسان تبعه این کشور اعزام خواهند شد. (آرشیو نخست وزیری، سال ۱۳۲۰: سند ۱۰۱) همان روز سر ریدر بولارد نیز یادداشتی که رنگ‌وبوی اولتیماتوم داشت به دولت ایران تقدیم کرد. دولت ایران هم اطلاع داد هرگونه پیشنهادی که خلاف سیاست بی‌طرفی کشور باشد و حق حاکمیت ملی را نقض کند، از سوی طرف ایرانی قابل قبول نیست. (آرشیو وزارت امور خارجه ایران، سال ۱۳۲۰: سند ۱۱۲) از سویی متعاقب این اولتیماتوم، در مسکو مذاکراتی بین محمدساعتد مراغه‌ای سفیر کبیر ایران با طرف شوروی انجام شد. ادعا شد ۸۰ درصد آلمانی‌های مقیم ایران به

دسیسه علیه شوروی مشغولند و اگر پلیس ایران اندکی دقت نماید می‌تواند آنان را شناسایی کند؛ او خواست دولت ایران این عده را از کشور اخراج کند. ساعدین پیشنهاد را شدیداً رد کرد. (همان، ۱۱۷) سندی در مورد فعالیت‌های جاسوسی کذایی ارائه نشد، حتی پس از اینکه کشور به اشغال بیگانگان در آمد، باز هم این ۸۰ درصد به قول شوروی‌ها جاسوس آلمان را کسی شناسایی نکرد، زیرا قضیه از اساس کذب بود. فعالیت مختصر ستون پنجم نازی‌ها هم ناچیزتر از آن بود که باعث لشگرکشی دو قدرت بزرگ آن زمان به شوروی مستقل شود.

اولتیماتوم شوروی و انگلیس ریشه در واقعیتی جنگی داشت که منافع این دو کشور را تهدید می‌کرد، به عبارتی هم زمان با اولتیماتوم شوروی و انگلیس به ایران، آلمان در جبهه جنوب همسایه شمالی ایران پیشروی می‌کرد. هدف نازی‌ها این بود تا به هر نحو ممکن بر منابع نفتی باکو تسلط یابند، در این صورت سرنوشت جنگ می‌توانست به نفع نازی‌ها رقم بخورد. از سوی دیگر هدف آلمان این بود که ناوگان جنگی شوروی در دریای سیاه را نابود سازد، اگر این امر هم محقق می‌شد و ناوگان مذکور به تصرف آلمانی‌ها درمی‌آمد؛ شکست متفقین قطعی‌تر به نظر می‌رسید. شوروی‌ها نسبت به ایمنی مرزهای جنوبی خود به شدت حساس شده بودند و تصور می‌کردند از داخل ایران و به ویژه از آذربایجان، اطلاعات جاسوسی علیه شوروی به برلین مخابره می‌شود. در آستانه احتمال هجوم نازی‌ها به قفقاز، احتمال داده شد از نزدیک‌ترین مکان به این ناحیه یعنی مناطق شمالی ایران می‌توان به دشمن، اطلاعات در خور توجهی ارائه کرد، مضافاً اینکه شایعه می‌شد احتمالاً از سرحدات شمالی ایران منابع نفتی باکو بمباران خواهد گردید و اگر این امر حادث می‌شد، سرنوشت جنگ به نفع آلمان رقم می‌خورد. این اطلاعات نادرست عمدتاً از سوی انگلیسی‌ها در اختیار شوروی قرار می‌گرفت. بالاخره تصمیم بر آن شد که دو قدرت بزرگ از شمال و جنوب خاک ایران را مورد هجوم قرار دهند.

دو هفته پس از حمله آلمان به شوروی، دولت بریتانیا از ستاد ارتش کشورش خواست که نقشه‌هایی برای حمله به خاک ایران تهیه نماید، در عین حال دولت انگلیس با شوروی‌ها تماس گرفت تا دو کشور به عملیاتی مشترک بپردازند. شوروی در جبهه‌های غربی خود به شدت گرفتار بود و آلمانی‌ها با سرعتی باورنکردنی در خاک این کشور پیشروی می‌کردند. بنابراین مبرم‌ترین نیاز آنها صیانت از مرزهای غربی خود بود و نه مرزهای جنوبی که آنها را با ایران همسایه می‌کرد. به دلیل این ملاحظات، شوروی

ابتدا از حمله به ایران استقبال نکرد و اعلام نمود اگر ایران اجازه دهد مواد جنگی ارسال شده از امریکا از خاک این کشور بگذرد تا به اتحاد شوروی برسد، دیگر شکایتی نخواهد داشت. تا ژوئیه - حدود یک ماه پس از حمله هیتلر به شوروی - مقامات شوروی با عملیات نظامی در ایران مخالف بودند؛ آنها تصور می‌کردند فشاری اقتصادی از سوی شوروی و انگلیس کافی است تا ایران را وادار کند به خواست‌های آنها تن دردهد. (FO, 1941: 416/99)<sup>۱</sup> اما سه روز بعد یعنی در بیست و دوم ژوئیه سرانجام شوروی‌ها رضایت دادند به ایران حمله شود (Ibid) و تا هفتم اوت آن سال جزئیات نقشه حمله به ایران تدوین شد. (Ibid: 371/27205) روز قبل از حمله به ایران، رضاشاه کفیل وزارت امور خارجه را نزد سر ریدر بولارد سفیر کبیر انگلیس در تهران فرستاد و پیام داد اتباع آلمانی را هرچه زودتر از ایران اخراج خواهد کرد، او بار دیگر متعهد شد متفقین هرچه بخواهند انجام خواهد داد. (DS, 1941: 740/0011)<sup>۲</sup> اما رضاشاه آگاه نبود متفقین نه به دلایلی که برای قانع کردن افکار عمومی اتباع خود اظهار می‌دارند، بلکه به دلایل نظامی به ایران هجوم آورده‌اند، زیرا تسلط بر ایران به مثابه تسلط بر تمام خاورمیانه خواهد بود. به جز قانع کردن شوروی برای حمله علیه ایران، انگلیس اقدامی دیگر نیز انجام داد: سروینستون چرچیل موافقت روزولت را برای اشغال ایران توسط نیروهای متفقین جلب کرد. (CAB, 1941: 10517)<sup>۳</sup> از آن سوی، رضاشاه در نامه‌ای خطاب به روزولت از او خواست پادرمیانی کند و مانع از حمله دولتین شوروی و انگلیس به ایران گردد، اما روزولت این تقاضا را رد کرد؛ بعدها معلوم شد امریکا هم که ظاهراً برای خود منافعی در ایران قائل نبود با وقوف به اهمیت نظامی ایران به تقاضای متفقین تن در داد.

در بامداد روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ متفقین از زمین، دریا و هوا مرزهای ایران را شکستند و وارد کشور شدند. یگان‌هایی از نیروهای نظامی ایران که از سردرگمی دولت مرکزی و بی‌ارادگی رضاشاه بی‌اطلاع بودند، هسته‌های مقاومت را سازمان دادند و به صورت خودجوش علیه قوای مهاجم وارد جنگ و گریز شدند. یکی از این نبردها در آبادان روی داد و واحدی از نیروی دریایی ایران در برابر انگلیسی‌ها مقاومت کرد که دریادار بایندر در این نبرد کشته شد. روز ششم شهریور ماه محمدعلی فروغی

۱. FO مخفف Foreign Office است و منظور اسناد مکاتبات وزارت خارجه بریتانیاست.

۲. DS مخفف Department of State است و منظور اسناد وزارت امور خارجه امریکاست.

۳. CAB مخفف Cabinet است و مراد اسناد کابینه جنگ بریتانیاست.

### امریکا و اهمیت نظامی ایران در جنگ جهانی دوم ۱۳

نخست‌وزیر وقت ایران که به جای رجبعلی منصور نشسته بود، از ارتش خواست در برابر متفقین مقاومت نکند. از همان روزها فرار نظامیان از سربازخانه‌ها شروع شد. روز نهم شهریورماه آن سال سر ریدر بولارد دستور داد کلیه آلمانی‌های مقیم ایران به استثنای اعضای سفارت این کشور به سفارتخانه‌های شوروی و آلمان تحویل داده شوند. (الموتی، ۱۳۷۰: ۳۱-۲۲۹) همچنین روز پانزده شهریور سال ۱۳۲۰ سر ریدر بولارد از دولت فروغی خواست سفارتخانه‌های آلمان، ایتالیا، مجارستان و رومانی را تعطیل کند. (شاهرخ، ۱۳۴۵: ۱۳۹-۱۳۲) دولت فروغی با تعطیلی سفارتخانه‌ها موافقت کرد، اما حاضر نشد اتباع آلمانی را به مقامات انگلیس و شوروی تحویل دهد. روز ۱۸ شهریور ۱۳۲۰ / ۹ سپتامبر ۱۹۴۱ اولتیماتوم دوم از سوی قدرت‌های اشغالگر به ایران داده شد تا هر چه سریع‌تر اتباع آلمان را به مقامات متفقین مستقر در سفارتخانه‌های دولتی شوروی و انگلیس تحویل دهند. این بهانه‌ای بود تا تهران را به تصرف در آورند. بالاخره هم روز ۲۵ شهریور سال ۱۳۲۰ قوای شوروی و انگلیس، تهران را به اشغال خود در آوردند، رضاشاه از سلطنت استعفا داد و فرزندش محمدرضا جانشین او گردید. به این ترتیب برای سومین بار در دوره پس از مشروطه، کشور ایران به اشغال بیگانه در آمد. بار اول پس از اولتیماتوم روسیه به سال ۱۹۱۱ میلادی، بار دوم در سال‌های جنگ جهانی اول و بار سوم نیز همین دوره جنگ جهانی دوم بود. در دو نوبت قبل، تهران به اشغال قشون بیگانه در نیامد، اما این بار مرکز تصمیم‌گیری سیاسی کشور به دست قوای مهاجم افتاد.

### انگلیس و سیاست اتکاء به امریکا برای حمله به ایران

در فاصله سوم تا بیست و پنجم شهریورماه سال ۱۳۲۰ اندکی پیش از استعفای رضاشاه از سلطنت و نیز اندکی پس از اشغال کشور به دست قوای شوروی و انگلیس؛ بریتانیا از ایالات متحده خواست تا برای حمل بار به جبهه شوروی، لوکوموتیو و واگن‌های حمل کالا در اختیار قوای متفقین قرار دهد تا در راه آهن سراسری ایران به کار گرفته شود. سه ماه پس از این ماجرا در ۲۰ آذر ۱۳۲۰ / ۱۱ دسامبر ۱۹۴۱، آدولف هیتلر به ایالات متحده نیز اعلان جنگ داد. در آن زمان بریتانیا قادر نبود نیروی انسانی و تجهیزات لجستیکی لازم برای دفاع از شوروی تأمین نماید. (18-217: 1944 Stettinus) به همین دلیل تئودور روزولت رئیس‌جمهور وقت امریکا به چرچیل پیشنهاد

کرد وظیفه ارسال تجهیزات نظامی به جبهه شوروی بر عهده نیروهای امریکایی نهاده شود، بریتانیا از این پیشنهاد استقبال کرد. (Churchill, 1951: 460-61)

پیش از این، کردل هول وزیر امور خارجه وقت امریکا پس از هجوم بریتانیا و شوروی به ایران از دولت‌های مهاجم خواسته بود تا بیانیه‌ای منتشر کنند و تمامیت ارضی ایران را به رسمیت شناسند و نسبت به تضمین استقلال آن به دولت این کشور اطمینان خاطر دهند. (Hull, 1948: 1502) اعلان پذیرش تمامیت ارضی و استقلال ایران توسط متفقین بعداً در پیمان سه جانبه ایران، انگلستان و شوروی که روز ۹ بهمن‌ماه ۲۹/۱۳۲۰ ژانویه ۱۹۴۲ منعقد گردید گنجانیده شد. آن زمان آمریکا به‌عنوان بزرگ‌ترین کشور حامی منشور آتلانتیک بر حفظ ثبات و استقلال کشورهای کوچک به منظور حفظ صلح جهانی وفادار بود. گفته می‌شد نیروهای امریکایی به همین دلیل یعنی حفظ استقلال ایران در برابر نیروهای مهاجم شوروی و بریتانیا وارد این منطقه حساس جغرافیایی شده‌اند. با این وصف، نیروهای امریکایی که پس از تهاجم شوروی و انگلیس وارد کشور ایران شدند، اهداف دیگری را دنبال می‌کردند.

حدود یک سال پس از ورود نیروهای متفقین به ایران، در ۵ مهر ۱۳۲۱ / ۲۷ سپتامبر ۱۹۴۲ بود که امریکا تشکیلاتی نظامی موسوم به «هیئت نظامی ایران»<sup>۱</sup> را شکل داد تا بتواند تجهیزات پشتیبانی نیروهای بریتانیا را مهیا کند. در ماه دسامبر مطابق با آذرماه آن سال نخستین نیروهای امریکایی وارد ایران شدند. در ابتدا، آنها وظیفه نظامی از نوع عملیاتی نداشتند، بلکه اغلب در رسته‌های مهندسی ارتش امریکا کار می‌کردند و وظیفه حمل مواد غذایی و نیز تعمیر و نگهداری راه‌آهن سراسری ایران در بخش جنوب را که در کنترل انگلیسی‌ها بود برعهده گرفته بودند. هیئت یاد شده بعدها عنوان «فرماندهی خدمات خلیج فارس»<sup>۲</sup> یافت و در اواخر سال ۱۳۲۱ ش. اوایل سال ۱۹۴۳ م. عنوان «فرماندهی خلیج فارس»<sup>۳</sup> پیدا کرد. این تغییر نام به مفهوم تغییر مأموریت هیئت نظامی امریکا از وظایف لجستیکی به عملیات نظامی بود. این بار وظیفه این نیرو حمل کمک‌های غذایی و البته مواد و مهمات جنگی از خلیج فارس به تهران و تحویل آن به شوروی‌ها بود. این محموله‌ها از تهران به بندر شاه (بندر ترکمن فعلی) و از

---

1. Iranian Military Mission.  
 2. Persian Gulf Service Command(P.G.S.C.).  
 3. Persian Gulf Command (P.G.C.).

آنجا به داخل شوروی منتقل می‌شد. راه آهن سراسری ایران از تهران تا بندر شاه در کنترل شوروی‌ها بود، بخش جنوبی آن از تهران تا بندر ماهشهر نیز تحت اداره انگلیسی‌ها قرار داشت. اهمیت موضوع در این است که امریکایی‌ها توانستند ظرفیت راه‌آهن را در اردیبهشت سال ۱۳۲۲ به ۱۰ برابر ظرفیت آن در شهریور ۱۳۲۰ یعنی زمان اشغال ایران برسانند. (Kirk, 1945: 150) به عبارت بهتر امریکایی‌ها ظرفیت حمل کالا با راه‌آهن سراسری ایران را به سطحی رساندند که قابل انتظار نبود. این موضوع که ربطی به نیازهای داخلی ایران نداشت، باعث تخریب زودرس تأسیسات خطوط آهن گردید. به این شکل فقط در سال پایانی جنگ بیش از ۴۰۰ هزار تن تجهیزات جنگی از طریق کامیون و بیش از ۴ میلیون تن کالا از طریق راه‌آهن ایران به اتحاد شوروی حمل شد. (Wilber, 1958: 103)

### مشکل قانونی حضور نظامیان امریکایی در ایران

کمک‌ها توسط انبوه سربازان امریکایی هدایت می‌شد، سربازانی که به سال ۱۳۲۲ش/ ۱۹۴۳م. روز به روز بر تعداد آنان افزوده می‌شد؛ به گونه‌ای که این تعداد در دی‌ماه سال ۱۳۲۲ / ژانویه ۱۹۴۴ به ۳۰ هزار تن بالغ گردید. در واقع، پس از نبردهای سنگین استالینگراد که منجر به کشته‌شدن میلیون‌ها سرباز شوروی شد و به دنبال آشکار شدن طلوع شکست آلمان نازی در جنگ و شاید از بیم حضور گسترده شوروی در ایران بود که نیروهای امریکایی به صورت روزافزون در خاک ایران حضور یافتند. حضور سربازان امریکایی در ایران صرفاً به دعوت بریتانیا انجام شد، اما در این زمینه با دولت ایران مذاکره‌ای رسمی صورت نگرفت؛ یعنی اینکه بریتانیا بدون اطلاع دولت رسمی ایران که هرچه بود اینک دیگر نمی‌توانست عامل آلمان نازی تلقی شود امریکا را به لشگرکشی در ایران ترغیب کرد و به این شکل تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کشور نادیده گرفته شد. هر چند پاره‌ای از رجال ایرانی نسبت به ابراز تمایل امریکا برای دخالت فعال در امور داخلی کشورشان به‌منظور مهار شوروی و انگلستان خوشبین بودند، اما به هر حال اقدامات آنان و نیز حضورشان در کشور باید جنبه قانونی پیدا می‌کرد تا شائبه اشغال کشورشان توسط امریکا در اذهان خطور نکند. به همین دلیل در ۱۶ بهمن ۱۳۲۱ / ۵ فوریه ۱۹۴۳ وزارت امور خارجه ایران نامه‌ای به سفارت امریکا در تهران ارسال کرد. در این نامه به حضور هزاران سرباز امریکایی در خاک ایران اشاره

گردیده و توضیح داده شده بود که در این زمینه با دولت ایران و سفارت این کشور در واشنگتن هیچ‌گونه مذاکره‌ای صورت نگرفته است. وزارت امور خارجه ایران این روبه را منافی مناسبات دوستانه طرفین عنوان کرد و یادآوری نمود که برای حل مسئله راه‌حل قانونی وجود دارد و آن این است که ایالات متحده به پیمان سه جانبه ایران، شوروی و بریتانیا که نهم بهمن‌ماه ۱۳۲۰ منعقد شده است ملحق گردد و این پیمان چهارجانبه شود. (آرشیو وزارت امور خارجه ایران، سال ۱۳۲۱: سند ۲۸۵۴) بلافاصله از محمدشایسته وزیر مختار ایران در واشنگتن خواسته شد تا تمهیدات لازم برای پیوستن امریکا به پیمان چهار جانبه را فراهم نماید. (همان، سند ۱۵۸۳) طبق پیمان سه جانبه، دول شوروی و انگلستان متعهد شده بودند حداکثر ۶ ماه پس از خاتمه جنگ نیروهای خود را از ایران خارج کنند و قصد این بود که نیروهای امریکایی نیز به حفظ تمامیت ارضی ایران و احترام به استقلال آن واداشته شوند. به همین دلیل ۱۲ روز پس از تلگراف قبلی، بار دیگر وزارت امور خارجه ایران از محمد شایسته خواست از امریکایی‌ها تضمین‌های لازم را در این زمینه اخذ کند. (همان: سند ۱۶۶۴) در این دوره نخست‌وزیر ایران احمد خان قوام بود، او به وزیر مختار ایران در واشنگتن یادآوری کرد تا به امریکایی‌ها بگوید آنان خود ابتکار صدور منشور آتلانتیک را عهده‌دار بوده‌اند و قرارداد ایران، شوروی و انگلستان نیز براساس منشور آتلانتیک منعقد شده است، بنابراین بدیهی است دولت ایران انتظار داشته باشد طرف امریکایی خود به این منشور وفادار باقی بماند. (همان: سند ۱۵۴۰) پیوستن امریکا به پیمان سه‌جانبه متضمن تصویب سنای امریکا بود و از سوی دیگر آن پیمان بین ایران و قدرت‌هایی بود که کشور را عملاً به اشغال نظامی خود در آورده بودند. به همین دلیل امریکایی‌ها پاسخ دادند نمی‌توانند وارد این قرارداد شوند، زیرا امریکا ایران را اشغال نکرده است، بلکه ورود نیروهایش صرفاً به منظور کمک به شوروی بوده است. امریکایی‌ها مدعی شدند در ایران فعالیت نظامی ندارند و کمک‌هایشان جنبه لجستیکی دارد. با این وصف تقاضای ایران برای قانونی ساختن حضور نیروهای امریکا نادیده گرفته نشد، بلکه پیشنهاد گردید دو دولت قرارداد جداگانه‌ای بین خود منعقد سازند و طرفین را به انجام تعهدات فی‌مابین ملزم نمایند. مزیت قرارداد پیشنهادی این بود که نیازی به تصویب سنای امریکا نداشت. (همان: سند ۴۷۱) دولت امریکا سرگرم تهیه پیش‌نویس قرارداد شد، اما دولت ایران اطلاع داد مسئله



## امریکا و اهمیت نظامی ایران در جنگ جهانی دوم ۱۷

تضمین استقلال و تمامیت ارضی کشور و تخلیه نیروهای امریکایی حداکثر ۶ ماه پس از خاتمه جنگ باید در این قرارداد ملحوظ شود. (همان: سند ۱۷۱۴)

بالاخره در فروردین ۱۳۲۲ / آوریل ۱۹۴۳ یعنی حدود یک‌سال‌ونیم پس از ورود به ایران، وزارت جنگ و وزارت خارجه آمریکا پیش‌نویس قرارداد وضعیت حضور نیروهای این کشور را در ایران تسلیم دولت وقت کردند. در این قرارداد دو ماده وجود داشت که منافی حق حاکمیت و استقلال ایران بود: نخست امریکایی‌ها پیشنهاد کرده بودند باید تأسیساتی که آنان در طول جنگ در ایران می‌سازند، پس از خاتمه جنگ به مالکیت امریکایی‌ها درآید، دیگر اینکه طبق منشور آتلانتیک که دسترسی کلیه کشورها را به مواد خام و بازرگانی آزاد به‌طور مساوی به رسمیت شناخته بود، امریکایی‌ها آن را در پیش‌نویس قرارداد گنجانیده بودند. این موضوع نشان می‌داد اگر پیش‌تر شرکت‌های خصوصی آمریکا برای دسترسی به نفت ایران وارد رقابت‌های رایج می‌شدند، این بار دولت آمریکا خود پیشگام موضوع شده و می‌خواست از فرصت به دست آمده نهایت استفاده را به عمل آورد؛ به این شکل نیت اصلی آمریکا از لشکرکشی به ایران آشکار شد. اینک که اهمیت نظامی ایران در معادلات جهانی بیش از پیش روشن شده بود، امریکایی‌ها نیز به دنبال تمهیدی برای حضور دائمی در کشور بودند. بدیهی است طرف ایرانی این دو بند را نپذیرد، زیرا اولاً پذیرش حق مالکیت ایالات متحده بر تأسیسات خود در ایران پس از جنگ، منافی استقلال و حق حاکمیت کشور بود و دیگر اینکه گنجانیدن بحث استفاده آزاد از مواد خام در این پیش‌نویس زاید تشخیص داده شد. گرچه این قرارداد هیچ‌گاه تصویب نشد، اما باید به این مهم اشاره کرد که موضوع حق دسترسی آزاد به منابع مواد خام، زمینه را برای تقاضای مشارکت شرکت‌های امریکایی در نفت ایران در سال‌های منتهی به ملی‌شدن نفت مهیا ساخت و فصل‌نویسی را در روابط ایران و ایالات متحده رقم زد؛ فصلی که نمی‌توانست حتی مورد رضایت طرف انگلیسی باشد. (فرمانفرم‌نویان، ۱۳۷۵)

امریکاییان که به بهانه مقابله با فاشیسم به ایران لشکرکشی کرده بودند، اینک به‌عنوان مقابله با نفوذ کمونیسم می‌خواستند در کشور ماندگار شوند، برای این منظور آنها تلاش کردند بر ارتش ایران تسلط یابند. بالاخره در اول آبان ماه ۱۳۲۲ استخدام مستشاران نظامی آمریکا با تصویب مجلس شورای ملی قانونی گردید و مراتب به وزارت جنگ و ستاد بزرگ ارتشتاران گزارش داده شد. طبق ماده واحده‌ای که به تصویب

مجلس رسید دولت ایران اجازه یافت قراردادی با دولت امریکا منعقد کند و گروهی از افسران، درجه‌داران و متخصصان این کشور را به‌منظور اصلاح امور اداری ارتش با ضوابط خاص استخدام کند. کسانی که در استخدام دولت ایران قرار می‌گرفتند عنوان مستشار نظامی پیدا می‌کردند و البته استخدام آنها فقط تا مدت ادامه جنگ بود. دولت ایران حق داشت پیش از اعلام حالت فوق‌العاده و یا پایان جنگ، قرارداد مزبور را کان‌لم‌یکن کند و مستشاران را مرخص سازد و یا اینکه بالعکس پس از خاتمه جنگ آنها را در استخدام دولت ایران نگه دارد و قرارداد آنان را تمدید کند. (مذاکرات مجلس، اول آبان ۱۳۲۲)

بنابراین دل‌مشغولی دولت ایران در باب قانونی‌بودن حضور مستشاران نظامی امریکا در ایران به این شکل حل و فصل شد. اما این ظاهر قضیه بود؛ امریکایی‌ها بعدها در اوایل دهه ۴۰ شمسی لایحه کاپیتولاسیون را براساس این قرارداد که در شرایط جنگی به دولت تحمیل شده بود، به تصویب مجلس بیست و دوم رسانیدند؛ به عبارتی همان‌طور که پیش‌تر آمد، امریکا از جنگ جهانی دوم به بعد، همیشه در ایران حضور داشت.

چنانکه گذشت، امریکایی‌ها به سفارش انگلستان وارد ایران شدند، اما پس از این ماجرا، برخی از امریکایی‌ها خود را به مثابه منجیان ایران از دست روس و انگلیس تلقی می‌کردند؛ این نکته‌ای بود که در مکاتبات بخش خاور نزدیک وزارت امور خارجه امریکا مورد اشاره قرار می‌گرفت و مهم‌تر آنکه این سیاست به عنوان نوعی دستورالعمل مطمح‌نظر واقع می‌گردید. در این مکاتبات خاطر نشان می‌شد ایالات متحده به تنهایی در موقعیتی قرار دارد که می‌تواند ایران را به حدی بازسازی نماید تا این کشور برای حفظ حاکمیت خود نه محتاج بریتانیا و نه شوروی باشد. گفته می‌شد اگر این اراده در مسئولین امریکایی وجود داشته باشد؛ می‌توان هر گونه دستاویز و بهانه‌ای برای اشغال کشور، تجزیه آن و یا تحت قیمومیت درآمدن ایران را بر اثر جنگ از بین برد. طبق این دیدگاه امریکا می‌توانست کاری کند تا ایران به یک کشور مستقل و آباد تبدیل شود، کشوری که باب تجارت آن با بسیاری از کشورهای دیگر گشوده گردد و هیچ تهدید خارجی موجودیت آن را آماج حمله قرار ندهد. اعلام شد امریکا قادر است مشاوران بی‌غرضی را در ایران تعیین کند تا به هیچ‌وجه تحت‌الحمایه کشور دیگری قرار نگیرد و یا اینکه اولویت منافع روس و انگلیس را در سیاست خارجی خود به رسمیت نشناسد. از کمک‌های مادی ویژه نام برده شد که می‌توانست در اختیار ایران قرار گیرد و به این ترتیب هرگونه بهانه برای ادعای پرداخت غرامت را از دوش آن کشور بردارد. حتی گفته

شد امریکا می‌تواند مؤسسات عام‌المنفعه و تأسیسات صنعتی احداث کند، بندر و راه‌آهن بسازد، بزرگراه ایجاد نماید و بدون هیچ قید و شرطی آنها را در اختیار ایران قرار دهد. (Alexander, 1981: 62) این پیشنهادات برای چه صورت می‌گرفت؟ آیا در صحنه سیاسی ایران جنگی نهانی بین قدرت‌های سرمایه‌داری برای تقسیم منافع در جریان بود و یا اینکه به راستی امریکا از موضعی انسان‌دوستانه چنین پیشنهاداتی را ارائه می‌داد؟

### دیپلماسی امریکا در برابر ایران در خلال جنگ

امریکاییان در راستای منازعات دولت‌های غربی برای تسلط بر ایران، از همان بدو ورود خود از سیاست‌های بریتانیا در این کشور ابراز ناخرسندی کردند. پیش از همه شوروی و انگلستان تعدادی از نیروهای ارتش و روزنامه‌نگاران و نیز برخی نمایندگان پارلمان را متهم به فعالیت به سود آلمان نازی کرده بودند و خودسرانه آنان را دستگیر و محاکمه نمودند. (آبادیان، ۱۳۸۵) این امر با مخالفت سفارت امریکا در تهران مواجه شد. رابرت دریفوس وزیر مختار وقت امریکا در تهران به این روند اعتراض کرد و آن را منافی استقلال قضایی ایران عنوان نمود و اعلام داشت مظنونین به همکاری با آلمان نازی باید توسط پلیس ایران بازداشت شوند و محاکمه آنان نیز باید توسط خود ایرانیان و نه نیروهای اشغالگر خارجی صورت گیرد.

مهم‌ترین مخالف سیاست‌های بریتانیا در ایران، والاس مورای<sup>۱</sup> از کارمندان ارشد وزارت امور خارجه امریکا بود. او منتقد سرسخت سیاست‌های بریتانیا در ایران قلمداد می‌شد و آنتونی ایدن وزیر امور خارجه بریتانیا در گزارش‌هایی که به کابینه جنگ دولت متبوع خود ارسال می‌کرد، این نکته را مورد توجه قرار می‌داد. موضوع این است که ایالات متحده در واکنش به سیاست‌های بریتانیا در ایران، والاس مورای را به عنوان وزیرمختار این کشور در ایران تعیین کرد. پاتریک هورلی و اورل هریمن مشاوران عالی روزولت از منتقدان سرسخت و بسیار جدی سیاست‌های بریتانیا در ایران به شمار می‌رفتند. (FO, 1943: 371/35103)

رویکرد قوام به امریکا حداقل به دوره اول نخست‌وزیری وی به سال ۱۳۰۰ شمسی می‌رسید. ایرانیان به‌طور تاریخی از حضور «نیروی سوم» یا نیرویی که بتواند مداخلات

---

1. Wallace Murray.

همسایه‌های شمالی و جنوبی را مهار کند، استقبال می‌کردند. این ایده نخستین بار شاید توسط امیرکبیر مطرح شده باشد، (آدمیت، ۱۳۷۸: ۷۹-۵۷۱) اما دوره اوج رویکرد مزبور به هنگام مشروطه ایران و مسئله استخدام مستشاران امریکایی صورت گرفت که منجر به استخدام شوستر شد. پس از آن، در دوره سلطنت رضاشاه سیاست نزدیکی به آلمان برای برقراری توازن بین دو قدرت بزرگ شمالی و جنوبی ایران سرلوحه کار قرار گرفت، اما این سیاست با اشغال کشور توسط متفقین به انتهای خود رسید. مسئله کمک گرفتن از آلمان هم موضوع تازه‌ای نبود و به دوره مشروطه بازمی‌گشت؛ دوره‌ای که ایران در فقر و قحطی و بحران اقتصادی به سر می‌برد، اما روسیه و بریتانیا حاضر نبودند به این کشور وام پرداخت نمایند. (آبادیان، ۱۳۸۳: ۵۵۹-۵۴۵) اندیشه مشارکت آلمانی‌ها در ساختار اقتصادی ایران بین روشنفکران و سیاستمداران کشور مانند مرتضی‌قلی‌خان صنیع‌الدوله (همان: ۵۱۹) که ریاست مجلس و بعد نیز وزارت مالیه را برعهده گرفت، نضج یافته بود و مسئله فعالیت‌های آلمانی‌ها در ایام جنگ جهانی اول نیز در همین زمینه قابل ارزیابی است. (باست، ۱۳۷۷)

طی جنگ جهانی دوم این نیروی سوّم، امریکا بود. قوام سیاستمدار مشهور ایرانی از این اندیشه یعنی حضور نیروی سوّم به منظور حفظ استقلال کشور دفاع می‌کرد. از آن سوی از دیدگاه وزارت خارجه امریکا، ایران کشوری فوق‌العاده با اهمیت ارزیابی شد که شدت و ضعف موقعیت سیاسی آن می‌تواند منجر به تحولات بنیادین در سطح جهانی شود. باید موقعیت ایران تحکیم می‌یافت تا از نفوذ روز افزون آلمان به اعماق خاک شوروی جلوگیری به عمل می‌آمد. این نکته‌ای بود که مقامات امریکایی در دوره جنگ بارها و بارها آن را گوشزد کردند. (FO, 1942: 371/31438)

از نظر امریکا، ایران موقعیتی نظامی داشت، بنابراین باید به آن کمک می‌شد تا به آسانی سقوط نکند. در این راستا در نوزدهم اسفند ۱۳۲۰ / دهم مارس ۱۹۴۲ دولت روزولت ایران را در زمره کشورهای دانست که شرایط لازم را برای دریافت کمک‌های موضوع وام و اجاره داراست. منظور از قانون وام و اجاره اشاره به قانونی بود که دولت روزولت به تاریخ یازدهم اسفند ۱۳۱۹ / دوم مارس ۱۹۴۱ به تصویب کنگره رسانیده بود و به موجب آن هر وقت رئیس جمهور تشخیص می‌داد دفاع از کشوری بیگانه برای حفظ منافع امریکا ضروری است، حق داشت برای دفاع از کشور مزبور در برابر حمله خارجی تمام تجهیزات و ملزومات مورد نظر را که لازمه دفاع در برابر قوای خارجی

است، تهیه نماید و در اختیار آن کشور قرار دهد. طبق اسناد امریکا ۱۰ روز پس از این تصمیم، وزیر مختار ایران در واشنگتن از دولت امریکا خواست مستشاران نظامی خود را به ایران اعزام کند تا به استخدام وزارت جنگ ایران درآیند، یعنی بیش از ۶ ماه قبل از هجوم متفقین به کشور؛ نفس این موضوع نشان می‌داد که بحث گرایش دولت ایران به آلمان نازی تا چه حد افسانه است. آن زمان امریکا به این تقاضا پاسخ نداد، اما بعدها والاس مورای که در بخش شرقی وزارت امور خارجه امریکا فعال بود اعلام کرد که برای تحکیم موقعیت متزلزل و رو به نابودی ایران، ایالات متحده هرگونه کمکی را در اختیار این کشور قرار خواهد داد. (Mortor, 1952: 162) بلافاصله دولت امریکا دو هیئت نظامی را به ایران اعزام کرد: نخستین گروه به فرماندهی ژنرال گرلیلی<sup>۱</sup> وارد ایران شدند، (Greely, 1943) گرلیلی بعدها جای خود را به سرلشکر رایدلی<sup>۲</sup> داد. این گروه برای سامان دادن به ارتش از هم گسیخته ایران وارد کشور شدند و گروه دیگر به فرماندهی سرهنگ نورمن شوارتسکف<sup>۳</sup> برای اداره امور ژاندارمری کشور و سر و سامان دادن به آن وارد گردیدند. نهایتاً هم قرارداد نظامی ایران و امریکا برای بازسازی ژاندارمری در ۶ آذر ۱۳۲۲ / ۲۷ نوامبر ۱۹۴۳ به امضای دولتین دو کشور رسید. (DS, 1944: 1-8) اندکی پیش از آن در سوّم نوامبر این سال قرارداد مشابهی برای بازسازی ارتش ایران بین دولتین امضاء شده بود. طبق قرارداد، مستشاران نظامی امریکا تحت امر وزارت جنگ ایران بودند، اما در زمینه‌های انتخاب، اخراج و انتقال افسران ارتش ایران آزادی عمل داشتند. دولت ایران به دو دلیل می‌توانست این مستشاران را اخراج کند و تضمین لازم را برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی خود به دست آورد: ۱. در صورتی که مستشاران امریکایی اسرار ارتش ایران را برملا می‌کردند. ۲. در امور سیاسی کشور دخالت می‌نمودند و خلاف مقررات و قوانین رایج کشور دست به عملیات می‌زدند. (آرشیو وزارت امور خارجه ایران، سال ۱۳۲۲ ش. سند ۷۴۰۷)

پرسشی که وجود دارد این است که علت اصلی تمایل امریکا به ایران چه بود؟ ورود مستشاران نظامی امریکا به ایران بیهوده نبود، ایران در حساس‌ترین منطقه جغرافیای سیاسی خاورمیانه واقع شده بود؛ اما در دوره جنگ به شدت آسیب‌پذیر به‌شمار می‌رفت.

---

1. Greely.  
2. Maj. Gen. Clarence S. Ridely.  
3. Col. H. Norman Schwarzkopf.

ارتش ایران به دستور رضاشاه در مقابل هجوم بیگانه هیچ‌گونه واکنشی نشان نداد و در عرض چند ساعت روحیه آن از هم فرو پاشید و مضمحل شد. این نکته گرچه در کوتاه‌مدت و تا زمانی که جنگ علیه نازیسم ادامه داشت، به نفع غرب بود. اما در درازمدت ایران برای حفظ استقلال خود در برابر حمله‌ای احتمالی از سوی شوروی، نیاز به ارتشی داشت تا در مواقع ضروری برای حفظ تمامیت ارضی کشور قد علم کند و در برابر تجاوز خارجی مقاومت نماید. ارتش ایران به مثابه کلید امنیت و ثبات خاورمیانه باید تقویت می‌شد تا منافع دنیای سرمایه‌داری در کشور دچار مخاطره نگردد. بنابراین ارتش ایران باید تقویت می‌شد و روحیه آن بار دیگر احیاء می‌گردید. گفته می‌شد این مهم فقط از طریق مستشاران نظامی میسر بود، آن هم مستشارانی که از کشوری ثالث باشند و شائبه تحرکات مداخله‌جویانه در باره این کشور ثالث وجود نداشته باشد و این کشور هم در آن زمان ایالات متحده آمریکا شناخته می‌شد. هم‌زمان، روزولت یک غیرنظامی به نام تیمرمن<sup>۱</sup> را به ایران اعزام کرد، وظیفه تیمرمن تجدید تشکیلات اداری شهربانی، تجدید سازمان آن، تأسیس دانشکده پلیس و ساماندهی وضعیت زندان‌های کشور بود. (اطلاعات، ۱۳۲۲/۵/۱۹ ش). مأموریت تیمرمن برای دو سال بود، اما وی در اردیبهشت ۱۳۲۳/ مه ۱۹۴۴ ناگهان از دنیا رفت و کسی دیگر هم به جای او به ایران فرستاده نشد.

سیاست آمریکا در ایران در این مقطع زمانی گرچه به کلی از شائبه منافع اقتصادی تهی نبود، اما آنچه سبب جلب توجه آمریکا به ایران می‌شد در موقعیت جغرافیای سیاسی کشور خلاصه می‌شود که به ویژه اهمیت مضاعف آن را پس از دوره جنگ می‌شد به‌خوبی پیش‌بینی کرد. سیاستمداران امریکایی از این بیم داشتند که مبدا کشوری جنگ‌زده و ورشکسته در دوره پس از جنگ به دلیل موقعیت نظامی خود به نقطه‌ای بحرانی و خطرناک برای منافع دنیای غرب بدل شود. یکی از کارشناسان بخش خاور نزدیک وزارت امور خارجه آمریکا به نام د. چرنگان در گزارشی تحت عنوان «سیاست آمریکا در ایران» این دیدگاه را تئوریزه کرد و نظرات او به تأیید وزیر و معاون وزارت خارجه آمریکا رسیده بود. طبق این تحلیل کارشناسی، استراتژی ارتباط با ایران نباید به‌منظور تضعیف این کشور باشد، بلکه باید آن را تقویت کرد. رسالت ایالات متحده

---

1. L.S.Timmerman.

این بود که تلاش کند تا شوروی و انگلستان از سیاست‌بازی‌های دیرینه خود در امور ایران دست بردارند و تلاش نکنند همدیگر را تضعیف نمایند تا خود موقعیت مسلطی به دست آورند. از دیدگاه چرنگان امریکا تنها کشوری بود که می‌توانست به ایران کمک‌های شایانی کند؛ بدون اینکه مایه ترس همسایه‌های شمالی و جنوبی این کشور شود، زیرا امریکا برای خود در ایران منافع عاجل اقتصادی تعریف نکرده بود. امریکا بزرگ‌ترین کشوری بود که طبق منشور آتلانتیک موظف به حفظ و استمرار صلح جهانی بود، برای اینکه علایق حیاتی خود را این‌گونه تعریف می‌کرد. به همین دلیل و برای حفظ صلح جهانی بود که چرنگان بر این باور بود باید استقلال و تمامیت ارضی ایران را به رسمیت شناخت و ثبات سیاسی آن کشور را تأمین کرد. ایران باید رشد متوازن اقتصادی پیدا می‌کرد، ضمن اینکه مهم‌ترین متحد قدرت‌های متفق باقی می‌ماند. توان اقتصادی ایران می‌توانست این کشور را از هر نوع تحت‌الحمایگی دور نگه دارد، مسئله تحت‌الحمایگی می‌توانست منجر به بروز جنگ دیگری شود. (FR, 1964: 331-36)

اما کردل هول وزیر امور خارجه امریکا در ۱۶ مرداد ۱۳۲۲ / ۱۶ اوت ۱۹۴۳ در نامه‌ای خطاب به رئیس جمهور روزولت توصیه کرد دولت امریکا سیاست فعالی در ایران در پیش گیرد. بحث لزوم حفظ و گسترش منافع امریکا در ایران مقوله‌ای بود که به نوشته کردل هول باید به رئیس ستاد ارتش این کشور ابلاغ می‌شد تا در صورت ضرورت آن را به فرماندهی نیروهای نظامی مستقر در ایران ابلاغ نماید. (Hull: 1503-4)

برای نیل به همین منظور بود که امریکا نسبت به تحرکات شوروی در مناطق شمال غربی ایران ابراز نگرانی کرد. نگرانی وقتی بیشتر شد که شوروی در جبهه استالینگراد شکست خردکننده‌ای بر آلمان هیتلری وارد نمود و معلوم شد این کشور در خط مقدم ارتش پیروز متفقین است. این پیروزی، شوروی را به مداخله فعال در سایر نقاط دنیا تشویق نمود تا کمربند امنیتی خود را هر چه مستحکم‌تر نگه دارد. بدون تردید ایران حداقل به دلیل مرزهای طولانی خود با شوروی یکی از مهم‌ترین این حلقه‌ها بود. این نگرانی در کنفرانسی که در مسکو به سال ۱۳۲۲ ش / ۱۹۴۳ م. و پیش از صدور اعلامیه تهران صورت گرفت، علنی شد. امریکایی‌ها از شوروی خواستند بیانیه‌ای منتشر کند و تعهد خود را نسبت به مفاد قرارداد سه جانبه اعلام دارد، اما شوروی‌ها استدلال کردند با وجود آن قرارداد، دیگر نیازی به تعهد مجدد نیست و اساساً می‌توان هر تصمیمی در این زمینه را به اطلاع دولت ایران رسانید. این پیشنهاد شوروی‌ها با موافقت علاقمندان

نماینده آمریکا مواجه شد. نماینده آمریکا اظهار داشت بنابراین، مسئله تخلیه ایران پس از گذشت حداکثر ۶ ماه از پایان جنگ در تهران به اطلاع مقامات دولت ایران رسانیده شود تا این دولت در جریان مذاکرات قرار گیرد و مشورت‌های لازم با او صورت پذیرد.

(FR, 1964: 404) هیئت نمایندگی آمریکا در بازگشت از مسکو به هنگام توقف در تهران مقامات دولت ایران را از مذاکرات مسکو مطلع کردند و گفتند شوروی‌ها تضمین داده‌اند به مفاد قرارداد سه‌جانبه احترام گذارند. در همین سال کنفرانس تهران با حضور چرچیل، روزولت و استالین برگزار شد، اما با کمال شگفتی در مورد وضعیت ایران بعد از جنگ سخنی به میان نیامد. طرف ایرانی نگران آینده بود، به همین دلیل در آذرماه سال ۱۳۲۲ نخست‌وزیر در ملاقات با کردل هول در تهران درخواست کرد سران سه کشور آمریکا، انگلیس و شوروی بیانیه‌ای در مورد ایران منتشر سازند، زیرا ظاهراً در کنفرانس تهران موضوع اشغال کشور مسکوت مانده بود. شاه هم در ملاقات با چرچیل همین مضمون را مورد تأکید قرار داد. (Ibid, 840-41) در این مقطع زمانی، تلاش‌های ژنرال هورلی رئیس هیئت مستشاری آمریکا در ایران که به جای ژنرال رایدلی آمده بود و نیز کوشش‌های کردل هول وزیر امور خارجه آمریکا منجر به انتشار بیانیه سه دولت آمریکا، انگلستان و شوروی در مورد التزام به حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران شد. از سوی دیگر سه دولت بر نقش ارزنده ایران در جنگ علیه فاشیسم تأکید کردند و متعهد گردیدند پس از خاتمه جنگ هر نوع کمکی که لازم باشد در اختیار آن قرار دهند. (آرشیو وزارت امور خارجه ایران، سال ۱۳۲۳) این بیانیه یک موفقیت بزرگ دیپلماتیک برای آمریکا در صحنه سیاسی ایران به شمار می‌رفت، به همین دلیل از همان دوره، سوءظن بین دولتین شوروی و آمریکا شکل علنی‌تری به خود گرفت. امریکایی‌ها به اهداف پس از جنگ شوروی در ایران بدبین بودند و تقریباً مطمئن بودند شوروی نیروهای خود را از ایران خارج نخواهد کرد و از سوی دیگر شوروی‌ها نیز فعالیت هیئت‌های مستشاری آمریکا در ایران را با دیده خصومت‌بار نظاره می‌کردند و نسبت به اهداف آینده آمریکا در ایران، به شدت حساس شده بودند. (FR, 345) وقتی روزولت می‌خواست از ایران خارج شود، سیاست‌های آینده دولت خود را برای اجرا به ژنرال پاتریک هورلی ارائه کرد. طبق این سیاست باید ایران به عنوان کشوری مستقل و آزاد باقی می‌ماند، سیاست ایالات متحده در مورد ایران تأسیس دولتی مستقل بود که باید توسط آمریکا حمایت می‌شد. (Ibid, 420-6)



در راستای این سیاست بود که نمایندگی سیاسی امریکا در تهران به حد سفارت ارتقاء داده شد، این امر در اوایل سال ۱۳۲۲ ش. / ۱۹۴۴ م. صورت گرفت و نمایندگی سیاسی ایران در واشنگتن نیز به سفارت ارتقاء یافت. این اقدام برای گسترش مناسبات و تعمیق مودت و صمیمیت بین دو کشور عنوان شد و بیانیه‌ای نیز در این خصوص منتشر گردید. (Ibid, 306)

### نتیجه

ایران در موقعیتی مهم از جغرافیای جهانی قرار دارد، به همین دلیل از اوایل قرن نوزدهم سپر بلای هندوستان گردید. در سراسر قرن نوزدهم، ایران از منظر منافع بریتانیا یک دولت حائل بود بین هند و هر قدرت رقیبی که می‌خواست به مرزهای آن کشور نزدیک شود. در این قرن انگلیس و روسیه دو رقیب عمده در صحنه سیاست بین‌المللی بودند که هر یک تلاش داشتند از موقعیت نظامی ایران به سود منافع بلندمدت خود استفاده نمایند. از اوایل قرن بیستم و با کشف نفت، اهمیت جغرافیای سیاسی ایران بیش از پیش کانون توجه قدرت‌های بزرگ غربی واقع شد. از این پس، امریکا و آلمان نیز وارد این رقابت‌ها شدند؛ حال آنکه تا پیش از آن، امریکا در چارچوب دکترین مونروئه قلمرو نفوذش را به قاره امریکا محدود نموده و برای خود در ایران اساساً منافعی تعریف نکرده بود. آلمان هم حتی تا مدت‌ها پس از دوره بیسمارک، قدرتی جهانی به حساب نمی‌آمد. در قرن بیستم بود که نه تنها برای روس و انگلیس، بلکه برای قدرت‌های نوظهوری مانند آلمان و امریکا نیز معلوم شد که موقعیت جغرافیایی ایران به‌گونه‌ای است که تسلط بر آن به منزله تسلط بر سراسر خاورمیانه محسوب می‌شود. از دوره جنگ جهانی دوم تلاش‌ها برای تسلط بر ایران شکلی نوین یافت. انگلستان ناچار بود برای مهار آلمان متوسل به شوروی شود، اما از سویی شوروی مرکز کمونیسم بین‌الملل به‌شمار می‌رفت. بنابراین در دوره پس از جنگ، بریتانیا باید منتظر کشاکشی جدید با این قدرت می‌شد، به ویژه آنکه شوروی با مرزهای طولانی مشترک، قطعاً ایران را به حال خود رها نمی‌کرد. این موضوع باعث گردید انگلستان به امریکا متوسل شود. در ابتدای امر ورود امریکا به ایران صرفاً به منظور کمک‌های لجستیکی ارزیابی می‌شد، لیکن این موضوع بهانه‌ای بود برای اینکه در منطقه راه یابد. از آن پس، امریکا نیز ایران را کمر بند امنیتی خود در برابر شوروی یافت و به همین دلیل تا دهه‌های بعدی در این

کشور ماندگار شد. به این شکل ایران کانون توجه کلیه کشورهای قدرتمند اروپایی و امریکا واقع گردید. علت امر موقعیت نظامی کشور بود که آن را از منطقه‌ای حائل برای حفاظت از هند به مکانی مبدل می‌کرد که تسلط بر آن تسلط بر نفت و سیاست خاورمیانه بود، بالاتر اینکه هر تحولی در ایران بر روند سیاست جهانی تأثیر می‌نهاد. این موضوع به موقعیت جغرافیایی ایران در کنار نفت ربط پیدا می‌کرد. بنابراین برخلاف آنچه گفته می‌شود؛ اشغال ایران به دلیل نزدیکی به آلمان یا گرایش‌های فاشیستی در صفوف ارتش نبود، ایران کانون نبرد قدرت‌های جهانی برای تسلط بر منطقه بود. حتی اگر ایران با آلمان ارتباط اقتصادی گسترده‌ای نداشت، دیر یا زود به دلیل همین موقعیت جغرافیایی سیاسی از سوی قدرت‌های بزرگ جهانی تهدید می‌شد، بحث رابطه با آلمان فقط بهانه اشغال کشور بود.

#### منابع و مأخذ:

الموتی، ضیاءالدین الموتی، (۱۳۷۰)، **فصولی از تاریخ سیاسی و اجتماعی مبارزات ایران**،

تهران: انتشارات چاپخش.

آدمیت، فریدون (۱۳۷۸)، **امیرکبیر و ایران**، تهران: انتشارات خوارزمی.

باست، الیور، (۱۳۷۷)، **آلمانی‌ها در ایران**، ترجمه: حسین بنی احمد، تهران: شیرازه.

آرشیو اسناد وزارت امور خارجه ایران، تقی‌زاده به وزیر امور خارجه ایران، ش ۱۲۴۱، مرداد

۱۳۲۰، گزارش‌های سال ۱۳۲۰.

\_\_\_\_\_، اسمیرنوف به نخست وزیر، ش ۱۰۱، ۲۵ مرداد ۱۳۲۰.

\_\_\_\_\_، حسین شکوه (رئیس دفتر مخصوص رضاشاه) به سفیر ایران در

لندن، ش ۱۴۷، هیجده تیر ۱۳۲۰.

\_\_\_\_\_، حسین شکوه به محمد ساعد، ش ۲۲۸، ششم مرداد ۱۳۲۰.

## امریکا و اهمیت نظامی ایران در جنگ جهانی دوم ۲۷

\_\_\_\_\_ ، ساعد به وزیر امور خارجه ایران، ش ۱۱۷، مورخه ۳۱ مرداد  
۱۳۲۰.

\_\_\_\_\_ ، سند شماره ۴۶۳۷ مورخه ۱۷ شهریور ۱۳۲۰.  
\_\_\_\_\_ ، سیدحسین تقی‌زاده سفیر کبیر ایران در لندن به وزیر امور خارجه  
ایران، ش ۱۱۶۱، دهم مرداد ماه ۱۳۲۰.

\_\_\_\_\_ ، گزارش حمید سیاح به وزیر امور خارجه ایران، هشتم مرداد ماه  
۱۳۲۰.

\_\_\_\_\_ ، محمد ساعد به وزارت امور خارجه ایران، ش ۱۰۹۷، پنجم مرداد  
ماه ۱۳۲۰.

\_\_\_\_\_ ، محمد ساعد به وزارت خارجه شوروی، ش ۱۴۹۲، ششم تیرماه  
۱۳۲۰.

\_\_\_\_\_ ، وزیر امور خارجه ایران به سر ریدر بولارد، ش ۱۱۲، مورخه ۳۰  
مرداد ۱۳۲۰.

\_\_\_\_\_ ، وزارت امور خارجه به محمد شایسته، تلگراف، ش ۱۷۱۴، مورخه  
۱۳۲۱/۱۱/۶.

\_\_\_\_\_ ، احمد قوام به محمد شایسته ، تلگراف ، ش ۱۵۴۰، مورخه ۲۹  
دی ماه ۱۳۲۱.

\_\_\_\_\_ ، اداره سؤم سیاسی وزارت خارجه ایران به وزیر مختار در  
واشنگتن، تلگراف ، ش ۱۵۸۳، مورخه ۱۷ دی ماه ۱۳۲۱.

## ۲۸ فصلنامه تاریخ روابط خارجی

\_\_\_\_\_ ، جواد عامری به رضاشاه، ش ۳۸۱، مورخه ۱۴ اردیبهشت  
ماه ۱۳۲۰.

\_\_\_\_\_ ، رئیس مجلس شورای ملی (حسن اسفندیاری) به وزارت جنگ،  
اول آبان ماه ۱۳۲۲.

\_\_\_\_\_ ، سفارت ایران در لندن به وزارت امور خارجه ایران، ش ۳۱،  
مورخه ۲۵ اردیبهشت ماه ۱۳۲۰

\_\_\_\_\_ ، کنسولگری ایران در فلسطین به وزارت امور خارجه ایران، ش ۶۲،  
۱۷ مرداد ۱۳۲۰.

\_\_\_\_\_ ، محمد شایسته به وزارت امور خارجه ، تلگراف، ش ۴۷۱، اول  
بهمن ماه ۱۳۲۱.

\_\_\_\_\_ ، وزارت خارجه ایران به سفارت ایران در بغداد، ش ۵۳۵، مورخه  
۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۰.

\_\_\_\_\_ ، وزیر امور خارجه به سفارت امریکا در تهران، شماره ۲۸۵۴،  
مورخه ۱۶ دی ماه ۱۳۲۱.

\_\_\_\_\_ ، اداره چهارم سیاسی، میسیون‌های نظامی، شماره ۷۴۰۷، مورخه  
آذر ماه ۱۳۲۲.

رایت، پیت (۱۳۷۴). **شناسایی و شکار جاسوس**، ترجمه: محسن اشرفی، تهران: انتشارات  
اطلاعات.

روزنامه اطلاعات، مورخه ۱۹ مرداد ماه ۱۳۲۲.

شاهرخ، بهرام، (۱۳۴۵)، «**خاکسترگرم**»، مرد امروز، ش ۱۳۹-۱۳۲.

## امریکا و اهمیت نظامی ایران در جنگ جهانی دوم ۲۹

شوستر، مورگان (۱۳۴۴)، **اختناق ایران**، ترجمه: ابوالحسن موسوی شوشتری، تهران: انتشارات صفی‌علیشاه.

فرمانفرمایان، منوچهر (۱۳۷۵)، **از تهران تا کاراکاس**، تهران: نشر تاریخ ایران.

کاظم‌زاده، فیروز (۱۳۵۴)، **روس و انگلیس در ایران**، پژوهشی در باره امپریالیسم، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: فرانکلین.

کنفرانس تهران، (۱۳۲۳): تهران، وزارت امور خارجه.

مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره چهاردهم، مورخه ۱۹ مرداد ماه ۱۳۲۳.

مودین، یوری، (۱۳۷۵)، **پنج دوست کمبریجی من**، ترجمه: احمد کسائی‌پور، تهران: انتشارات کارنامه.

Alexander, Yonah and Nanes, Allan, (1981), **The United States and Iran**, The story of Iran: New York, McGraw- Hill.

Andrew, Christopher, (1985), **Secret Service**, London: Heinemann.

Bullard, Reader, (1991), **Letters From Tehran**, London & NY: I.B. Tauris & Co Ltd.

CAB 10517, Telegraph No. 87092(M.O.12), August 29/1941, **Britain War Minister to the Commander of Allied Forces in India**.

CAB. 66/39, W.P. (43)301, Jul/12/1943, **The British Policy in Middle East**.

Churchill, Winston S. (1951), **The Second World War**, Vol VI, London: Cassel & Co. Ltd.

Department of State No. 740/0011, August 24/1941, Louis G. **Dryfus to Secretary of State**.

Department of State to British Ministry for Foreign Affairs, March/13/1942.

Executive Agreement Series 361, (1944), Washington D.C : **Dept. of State Publications.**

F.O.371/35103, E5619/82/34,Oct/12/1943, **The Policy of Allied Forces in Iran.**

FO. 371/27205, 7 August/1941, **Minutes of meeting of War Cabinet.**

FO. 416/99, August 12/1941, **Eden to Cripps.**

FO. 416/99, July 19/1941, Eden to Cripps (Britain's Ambassador to the Soviet Union).

**Foreign Relations of the United States, Diplomatic Papers**, Vol. IV (1964), Washington D.C.

Greely, Major General John, (1943), **Iran in War Time**, The National Geographic Magazine, LXXXIV, No. 2.

Hull, Cordel, (1948), **The Memoris Of Cordell Hull**, Vol. II, NY: McMillan Co.

Kirk, George (945), **Survey of International Affairs: 1939-1945**, Oxford: Oxford University Press.

Majd, Mohammad Gholi, (2003), **The Great Famine and Genocide in Persia 1917-1919**, Washington: University Press of America.

Stettinius, Edward R. (1944), **Lend-Lease Weapon for Victory**, NY: McMillan Co.

Stewart, Richard A. (1988). **Sunrise at Abadan; the British and Soviet Invasion of Iran 1941.** USA.

Vail Moter, T.H. (1952), **The Persian Corridor and Aid to Russia**, Washington: Office of the Chief of Military History, Dept. of Army.

Wilber, Donald . N. (1958), **Iran, Past and present**, Princeton: Princeton University Press.

Yeselson, Abraham, (1956), **United States-Persian Diplomatic Relations**, NJ: Rutgers University Press.